

خواجہ ابو عبد اللہ بود هبل بوی رسید گفت پس بود هبل را کی بود که فرشتا شد
و بر نشاندند خواجہ هبل را دانست که منزه تر است گفت ای شیخ سقا بود که مرا
فرستادند و ترا بر نشاندند گفت ای پسر بود هبل شیخ چه من داشته باشد که مرا بر نشاندند
و ترا فرستادند بک هفتنه برآمد مرا بر خراسان و بی دگر گفت و بقلعه قلاہ نیز ورود
طاف کرد و در بر آورد تا انجا رفت **خواجہ خیرچہ** رحمه الله تعالی شیخ الاسلام
گفت که خیرچہ غلامی بود بکا از کجا ده دگر است خواجہ وی را زوی چیزها میداد
و کرامات عظیم از وی مشاهده میکرد و بر آقا دگر بکا از کجا آمد و خانکاهی
و مقامات شیخ الاسلام گفت من پسر خواجہ و برادریه ام و مرا از وی حکایت
کرده وی گفت که وقتی سنبل آمد بود وی بر سر تل سنگی شده بود و میگفت خدا را
هنگامیسم باید سیم ده و هر یک را زباید زنده و هر یک را غلام و زمین باید و چرخ
باید بد خیرچہ را نویس شیخ الاسلام گفت حال آن که در ایمل غیریست اما اختیار
حق سبحانه و تعالی ندانم را نه بسبب و علالت بل آنکه غلامی بود جلیتی بنامند
و بوجاهل و عتبه و تشبیه را که سادات مکه بودند بلندوی چه کرد و اینان چه کردند هیچ
همه بعنائیت و قنوت باز داشتند و کس را در این سخن نرسد شیخ الاسلام گفت خوب
کسی پسر بودی یا زدی داشتی خیرچہ شدی تا وی انجا را خواندی و بد میدیدی حال
راحت بدید آمدی و قتی ناگهانی دی را زدی دندان بود بوی شد انجا بخواندی و بد میدیدی
آن داشتند گفت خیرچہ انجا را داشت و انجا را بر تو راست کند گفت نه نود بود

دانش

دانش کن شیخ الاسلام گفت من از خرقای انجا را الحمد للہ شنیدم که وئیانی بود
انجا می توانست گفت و وی سبید و عتبت روز کا بود **ابو عبد اللہ احمد بن محمد**
عبد الرحمن بن نصر الدینی حوا وئی از همینان مشایخ هرانت از قرآن شیخ
عرباوی شیخ اسلام کرده بود و مشایخ جرعه زاده و صحبت داشته عالم بوده
بعلوم ظاهر و باطن و در زهد و ورع یکا نه روز و کس از در جتر بد نزدیک زیبا سخن
گفتی و سخن و برادر زدها اثری تمام بودی صاحب کرامات و ولایت بوده کی
از اصحاب عبد الله بن محمد بن عبد الله بن جیم بوده است وی گفته که شیخ من
ابو عبد الله احمد ضرر دزدی مرا گفتی و میگفتی و فلان کس را بگوئی که چنین و چنان کن
من کای برداشتم خود را بیکه با فتنم آن پیرا میکانا زده مرا نکند گفته بود و پیش
از نماز دیگر نزد یک شیخ با نامد ما آن وقت که انجا رسیدم خواستم که شیخ کلامه
آنکس که پیش وی رفته بودم گفت برو سخن شیخ خلاف مکن و اکنون با تو مواف
گشت سه ماه در راه بمانی قتی وی در میان هرانت شیخ الاسلام در اوایل
حال بسیار بی بارت و بی رفتی و قیل ابو نصر محمد بن احمد بن جعفر را بر بود و
ظاهر و باطن و تقیه روز کا و باصل از کما ن بوده سبب تو به وئی آن بود که روزی
شخصی فتوی آورد که چه فرما بیدار من دین مسئله را که شخصی در جانی چوب
چند از روی غضب نزد او کوفتی دندان در او کوش روی باز پس کرد و گفت ای
خواجہ این چنین بر من مظلوم دانده که انما فرما از عبد الله بن جیم را ازین چرت

ابو نصر بن احمد بن محمد بن احمد بن جعفر را بر بود و

و قیل ابو نصر محمد بن احمد بن جعفر را بر بود و
دنام وی محمد است برادر و احمد بن جعفر